



Research Article

Interpretation of the Law from the Perspective of the "Denial of Justice" Doctrine

Parisa Mohammadi Moghadam^{1*}, Hassan Badini², Javad Niknejad³

1. PhD Student in Private Law, Ayatollah Amoli Branch, Islamic Azad University, Amol, Iran

2. Associate Professor, Department of Private Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

3. Assistant Professor, Department of Private Law, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Article history:

Received: 03/11/2023

Accepted: 02/03/2024

Abstract

Introduction

Social phenomena are constantly evolving, creating unforeseen conditions that cannot always be predicted. In certain cases, circumstances involve such intricate details that establishing specific laws for every possible scenario becomes impractical. Moreover, applying a rigid legal framework to diverse situations may sometimes result in rulings that deviate from the principles of justice, leading to what is known as "denial of justice." The expectation that a judge should function like an automated system—merely processing input data and producing verdicts strictly based on codified laws—undermines the very essence of judicial work.

On the other hand, individuals who turn to the judicial system for redress, whether to assert their rights or defend against unjust claims, expect this institution to deliver fair and discerning judgments. They view judges as figures of wisdom, capable of distinguishing truth from falsehood, and anticipate that their grievances will be addressed in a manner that upholds justice and prevents oppression. It is challenging for society to accept that a judge's ability to discern right from wrong is constrained by legal statutes,

Please cite this article as:

Mohammadi Moghadam, P., Badini, H., Niknejad, J. (2025). Interpretation of the Law from the Perspective of the "Denial of Justice" Doctrine. *Journal of Legal Studies*, 17(1), 313-348.

<https://doi.org/10.22099/jls.2024.48758.5041>

* Corresponding author:

E-mail address: pmmattorney@gmail.com

and that rulings must adhere strictly to predefined legal criteria. People yearn to witness the genuine execution of justice, one that resonates with their innate sense of fairness.

Methods

This article employs a library-based research method to gather primary data, followed by a practical analysis of the issue. It proposes innovative and specialized approaches to legal interpretation as a means to avert and counteract instances of "denial of justice."

Results and Discussion

"Denial of justice" refers to a scenario where justice is not merely compromised but entirely disregarded—a form of severe injustice that undermines the very foundation of legal proceedings. It creates such a profound sense of inequity that observers unanimously condemn it, leading to disillusionment with the judicial system and a departure from its core purpose. This, in turn, fosters widespread discontent. Even the most meticulously crafted laws, developed after years of deliberation and research, cannot anticipate every conceivable case. When a judge encounters a situation where applying the law as written would result in "denial of justice," how should they proceed? How can judges prevent such outcomes while remaining faithful to legal principles and avoiding deliberate defiance of statutory regulations? This article explores solutions through novel interpretive techniques, emphasizing the necessity of legal interpretation from the "denial of justice" perspective. It proposes three primary methods:

- **Referring to the legislator's intent** – A text-centered approach.
- **Deconstructing the law** – An author-centered approach.
- **Interpreting according to the spirit of the law** – An interpreter-centered approach.

These methods should be applied sequentially. If the first method resolves the issue, the subsequent ones need not be invoked. This structured approach ensures that judicial interpretation remains both principled and flexible.

Conclusions

In domestic law, the doctrine of "denial of justice" can be applied through legal interpretation. However, in the case of formal (procedural) laws—which are typically mandatory—legislative intervention is necessary to grant judges discretionary authority to prevent "denial of justice." Simply interpreting such laws may not suffice, particularly since procedural rules are particularly susceptible to injustices. In today's global movement toward accessible justice, Iran, as an independent and historically justice-oriented

nation, should leverage these interpretive methods to issue equitable and progressive rulings, setting an example for other legal systems. Recognizing judicial interpretive authority is not merely an option but a necessity—one that every legal system must embrace to ensure justice prevails.

Keywords: interpretation of law, methods of interpretation, denial of justice, legal doctrine, just verdict, legal hermeneutics.

.

.



تفسیر قانون از منظر دکترین «انکار عدالت»

پریسا محمدی مقدم^{۱*}، حسن بادینی^۲، جواد نیک نژاد آرانی^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد آیت الله املی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران
۲. دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران
۳. استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: 1402/12/12

تاریخ دریافت: 1402/08/12

اطلاعات مقاله

چکیده

مقدمه: پدیده‌های اجتماعی همواره در حال تغییر و تحول هستند و شرایط تازه‌ای را به وجود می‌آورند که از قبل قابل پیش‌بینی نبوده است. در بعضی موارد نیز، اوضاع و احوال دارای جزئیاتی چنان گسترده است که اصولاً نمی‌توان برای همه آن موارد، قانون ویژه‌ای وضع کرد و در عین حال، ممکن است شمول قانون معین بر مصادیق مختلف، موجب خروج احکام صادره از دایره عدالت و تحقق «انکار عدالت» شود. اینکه دادرس، مانند ربانی که به او داده‌هایی منتقل کرده و سپس در قبال سؤال مطروحه، منتظر استنتاج و پاسخ آن باشند و از او بخواهند که فقط بر اساس قانون به صدور رأی بپردازد، اساس کار قضا را زیر سؤال می‌برد. از طرفی، آنکه برای دادخواهی به دستگاه قضا متوسل شده و برای احقاق حق خویش بدان پناه برده است یا شخصی که بی‌خبر، دستاویز زیاده‌خواهی برنامه‌ریزی شده دیگران قرار گرفته، توقع دارد که این نهاد به یاری او شتافته و در تشخیص حق از باطل بکوشد و توانا باشد. او قاضی را شخصی برتر می‌داند که ذکاوت لازمه جهت تمیز راست از دروغ را دارد و می‌خواهد که به تظلم خواهی‌اش رسیدگی شده تا حق به حق‌دار برسد و از ظلم و بی‌عدالتی جلوگیری شود. برای افراد جامعه پذیرش اینکه توانایی قاضی در تشخیص حق از باطل محدود است و فقط بر اساس و معیار

استناد به این مقاله:

محمدی مقدم، پریسا؛ بادینی، حسن؛ نیک‌نژاد آرانی، جواد (۱۴۰۴). تفسیر قانون از منظر دکترین «انکار عدالت». ۱۷ (۱)، ۳۱۳-۳۴۸.

قانون بتواند اقدام به صدور رأی کند، سخت و دشوار است و می‌خواهد اجرای عدالت را با تمام وجود حس کند.

روش‌ها: این مقاله که اطلاعات اولیه خود را به روش کتابخانه‌ای گردآوری کرده و سپس به تجزیه و تحلیل موضوع به صورت کاربردی پرداخته، به بیان این راهکار از طریق شیوه‌های نوین و خاص تفسیر قانون به منظور پرهیز و دفع انکار عدالت پرداخته است.

یافته‌ها: «انکار عدالت» به حالتی گفته می‌شود که عدالت به طرزی جدی و آشکار نادیده گرفته شده باشد که مراتبی بالاتر از بی‌عدالتی صرف است. «انکار عدالت» نوعی «بی‌عدالتی شدید» است که اساس و مبنای دادرسی و دادخواهی را زیر سؤال می‌برد تا جایی که به نظر می‌رسد «استنکاف از احقاق حق» صورت گرفته است و هر بیننده و شنونده‌ای آن را مذموم می‌داند و موجب سرخوردگی از دادخواهی و جدا افتادن دادرسی از فلسفه وجودی خود می‌شود که مسلماً موجب نارضایتی‌های گسترده خواهد شد. حتی سنجیده‌ترین قوانین که پس از سال‌ها تجربه و تحقیق از تصویب گذشته‌اند، نتوانسته‌اند برای همه موارد ممکن و متصور، از پیش پاسخی درخور تدارک ببینند. حال اگر دادرس در موقعیتی قرار بگیرد که اعمال قانون در آن مورد، به جای آنکه موجب احقاق حق واقع شود، بروز شرایط «انکار عدالت» را به همراه داشته باشد، در این صورت قاضی چگونه می‌تواند از به وجود آمدن «انکار عدالت» جلوگیری کند؛ به گونه‌ای که ضمن حفظ بنیان قانون و بدون قصد زیر پانهادن و تمرد از مقررات قانونی، از بی‌عدالتی آشکار بگریزد؟

این مقاله ضمن بیان علل لزوم تفسیر قانون از منظر دکترین «انکار عدالت»، سعی داشته که روش‌هایی جهت تفسیر قانون ارائه کند تا در حد ممکن ضمن حفظ اساس و بنیان قانون و عدم سرپیچی از آن، بتوان از بروز «انکار عدالت» جلوگیری کرد. عمده این روش‌ها عبارت‌اند از: 1. رجوع به آخرین اراده قانون‌گذار؛ 2. ساختارشکنی و 3. تفسیر منطبق با روح قانون. اگر بخواهیم جایگاه این‌گونه از تفاسیر را در هرمنوتیک حقوقی که شامل انواع تفسیر متن‌محور و مؤلف‌محور و مفسر‌محور است بیابیم، باید گفت که روش اول زیرمجموعه تفسیر متن‌محور، روش دوم زیرمجموعه تفسیر مؤلف‌محور و روش سوم نیز زیرمجموعه روش مفسر‌محور قرار خواهد گرفت. نکته‌ای که در این میان حائز اهمیتی ویژه است این است که لازم است روش‌های تفسیری ذکرشده به ترتیب مورد استفاده قرار گیرند و در هر پرونده، قدم به قدم، پیش رفته و چنانچه امکان استفاده از روش اول و رفع انکار عدالت وجود داشته باشد، نوبت به روش دوم نمی‌رسد و به همین ترتیب از روش‌های دوم و سوم استفاده می‌شود.

نتیجه‌گیری: در حقوق داخلی، اگرچه بتوان در خصوص قواعد ماهوی، دکترین «انکار عدالت» را با تمسک به تفسیر قانون به شیوه‌هایی همچون رجوع به آخرین اراده قانون‌گذار، ساختارشکنی و تفسیر منطبق با روح قانون، اعمال کرد؛ لیکن در خصوص قواعد شکلی که عموماً امری هستند، نیازمند قانون‌گذاری و پیش‌بینی قانون جهت امکان اعمال نظر قاضی به منظور اجتناب از «انکار عدالت» است و نمی‌توان صرفاً با تفسیر قانون، از «انکار عدالت» به وجود آمده ناشی از قوانین شکلی رهایی یافت. امری که توجه بدان بسیار بیشتر از سایر حوزه‌ها ضروری است، زیرا درواقع قوانین شکلی، جولانگاه وسیعی جهت بروز «انکار عدالت» هستند. امروزه هم‌زمان با جنبش دسترسی به عدالت در جوامع بین‌المللی، لازم است که ایران نیز به‌عنوان کشوری مستقل، پیشرفته و غنی در دستیابی و در نظر گرفتن عدالت، در این زمینه و با اتکا به روش‌های مذکور، دارای احکامی عادلانه و پیشرو و الگویی برای سایر کشورها باشد؛ بنابراین به رسمیت شناختن امکان‌های تفسیری برای قضات نه یک «انتخاب» بلکه «ضرورت» است؛ ضرورتی که عملاً بر هر نظام حقوقی تحمیل می‌شود.

واژگان کلیدی: تفسیر قانون، روش تفسیر، انکار عدالت، دکترین حقوق، حکم عادلانه، هرمنوتیک حقوقی.

سرآغاز

از لوازم زندگی اجتماعی، وضع قوانین و مقررات است. ادراک و استنباط هر شخص ممکن است با دیگری متفاوت باشد و از این رو بین افراد جامعه، مشکلات و درگیری‌هایی به وجود آید و برای جلوگیری از این اصطکاک منافع و ایجاد مانعی جهت بروز مجدد آن، قوانین وضع شدند؛ اما رفته‌رفته مردم و مجریان قوانین به این نتیجه رسیدند که قانون به‌تنهایی برای ایجاد نظم و احقاق حق کافی نیست، بلکه گاهی اجرای مرقانون، باعث ایجاد هرج و مرج و سوءاستفاده از آن قانون می‌شود و شرایطی را به وجود می‌آورد که باید برای آن چاره‌ای اندیشید.

قوانین برای آنکه موردپذیرش افراد تحت شمول آن قرار گیرد باید با عوامل و شرایط خاصی که در حیات اجتماعی یک جامعه یا کشور مؤثر است، تناسب داشته باشند. چنانکه منتسکیو می‌گوید: «قوانین باید با اوضاع طبیعی کشور، با آب‌وهوای هر کشور، با نوع زندگی ملتی که در لوای آن زندگی می‌کند تناسب داشته باشد. قوانین باید با تمام جزئیات محیط و مردمانی که بر آن‌ها مسلط می‌شود و اساس روابط آن‌ها را تشکیل می‌دهند، متناسب باشد» (مونتسکیو، کتاب اول، فصل 3).

اما آنچه در این میان به‌عنوان یک نقص وجود دارد، این است که قانون‌گذار نمی‌تواند همواره قوانین را به‌روزرسانی کرده و آن‌ها را با پدیده‌ها و شرایط روز جامعه منطبق کند. شرایط زندگی اجتماعی و آداب‌ورسوم همواره در حال تغییر و دگرگونی هستند. مثلاً زمانی زنان بیشتر خانه‌دار بوده و به امور خانه و فرزندپروری مشغول بودند و در دوره‌ای، زنان نیز پا به‌پای مردان در بیرون از خانه شاغل بوده و شرایط جدیدی از زندگی را به وجود آوردند و بر همان اساس نیازهای تازه‌ای پای به عرصه گذاشت که قوانین تازه‌ای را می‌طلبیدند. سؤال اصلی این است که چگونه می‌توان از تنگنا و حصار قانونی که موجب «انکار عدالت» می‌شود، رها شد و چه راهکاری می‌تواند پاسخگوی این کاستی باشد؟

یکی از راه‌های جبران ناکافی بودن قانون، «تفسیر» است. علمای حقوق و دادرسان، برای حل چنین مشکلی، به تفسیر قانون دست می‌زنند. بدین‌جهت تفسیر قانون، تجلی‌گاه اوج دانش حقوقی دادرسان و حقوق‌دانان و نتیجه ممارست طولانی آنان در کار دشوار فهم قانون است و طبیعی است که دست یافتن به چنین مهمی، قبل از هر چیز نیازمند روشی مضبوط و قانون‌مند است (قیاسی، 1379: 15). از طرفی الزام به نص قانون و جمود قانونی می‌تواند منجر به «انکار

عدالت» شود و شرایطی را به وجود آورد که اعمال مَرّ قانون، ناقض عدالت شده و شدیداً آن را پایمال کند.

«انکار عدالت» عبارتی است که در حقوق بین‌الملل مورد استفاده و استناد قرار گرفته است و برخی از کشورها از جمله فرانسه نیز در حقوق داخلی خود، آن را به کار برده و برای آن قواعدی نیز پیش‌بینی کرده‌اند. به‌طور کلی می‌توان گفت، «انکار عدالت» نوعی بی‌عدالتی شدید است که اساس و مبنای دادرسی و دادخواهی را زیر سؤال می‌برد. در «انکار عدالت»، اتفاقی فراتر از بی‌عدالتی رخ می‌دهد و به‌نوعی «بی‌عدالتی غلیظ» است. در این حالت در اثر نقص قانون و در شرایطی که هر فرد نوعی، آن را خلاف عدالت می‌داند، حق شخص از بین می‌رود و به‌گونه‌ای، اجرای عدالت که هدف و مبنای حقوق و دادرسی است، انکار و رد می‌شود و نقض غرض صورت می‌پذیرد و شاید دلیل تعبیر برخی از حقوق‌دانان (محسنی، 1394، ج 2: 229) از این مفهوم به «استنکاف از احقاق حق» نیز به همین جهت باشد؛ یعنی در «انکار عدالت»، بی‌عدالتی به حدی می‌رسد که به نظر می‌رسد احقاق حق، مورد استنکاف قرار گرفته است (محمدی مقدم، بادینی و نیک نژاد، 1401: 129).

آنچه از مجموع تعاریف این اصطلاح در حقوق بین‌الملل برمی‌آید می‌توان این چهار موضوع را برای مبحث «انکار عدالت» در حقوق بین‌الملل برشمرد:

1. از قوانین هر کشوری توقع می‌رود، همان توجهاتی که در احقاق حق نسبت به شهروندان خود دارد، نسبت به افراد غیر تبعه نیز روا دارد و اگر در رسیدگی به حقوق بیگانگان، تعلل ورزیده و یا استنکاف کنند، «انکار عدالت» رخ داده است؛

2. همچنین هرگونه تأخیر در رسیدگی و احقاق حق نیز به‌نوعی «انکار عدالت» شناخته می‌شود. تأخیر باید از نوع قابل‌اجتناب باشد و همه تأخیرها را شامل نمی‌شود. چه‌بسا رسیدگی عجولانه و بی‌دقت، خود منجر به انکار عدالت شود (Sourdin and Burstyner, 2014: 47)؛

3. مورد دیگر، سوءاستفاده از قانون به نحو مخرب است که از مصادیق انکار عدالت شناخته شده است؛ به این معنا که شخص با آگاهی از قوانین و با سوءاستفاده از آن‌ها، قصد داشته باشد حقی را ناحق جلوه داده و یا برعکس، درصدد به دست آوردن حقی باشد که استحقاق آن را ندارد؛

4. همچنین بی‌عدالتی آشکار و شدید نیز از موارد «انکار عدالت» محسوب می‌شود که بنا به مورد ممکن است در هریک از بخش‌های رسیدگی از جمله بخش شکلی، ماهوی و یا ادله اثبات دعوا رخ دهد (محمدی مقدم، بادینی و نیک نژاد، 1401: 125-126).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در خصوص جلوگیری از وقوع انکار عدالت موضوع بندهای سوم و چهارم، آنچه به‌عنوان راهکار پیشنهاد می‌شود، تمسک به روش‌های تفسیر است. البته باید اذعان داشت که همواره اصلاح قانون و پیش‌بینی موارد جزئی در قانون و طبقه‌بندی شرایط و اوضاع و احوال در قوانین حقوقی، از جمله تأثیر قصد اولیه و فهم آن در قراردادهای می‌تواند در عادلانه‌سازی قوانین حقوقی سهم بسزایی داشته باشد کما اینکه در اصلاحات صورت گرفته در قوانین کیفری نیز این امر رعایت شده و ضمن درجه‌بندی کردن جرائم و مجازات و در نظر گرفتن اوضاع و احوال وقوع جرم و شرایط متهم و سابقه و پیشینه او، مجازات مختلفی متناسب با نحوه وقوع جرم و شرایط متهم پیش‌بینی شده است که درواقع همان فازی کردن قواعد کیفری و شناور کردن مجازات متناسب با جرائم است.

در قانون آیین دادرسی کیفری با عنایت به اینکه در زمانی جدیدتر به‌روزرسانی شده است، شاهد پیش‌بینی طیف بیشتری از شرایط و اوضاع و احوال ممکن هستیم و مقررات دادرسی کیفری از انعطاف و شناوری بیشتری برخوردار هستند. اگرچه هیچ‌گاه قوانین به‌طور کامل نمی‌توانند تمام شقوق متصوره را پیش‌بینی کرده و برای آن تعیین تکلیف کنند؛ اما شکی نیست که فازی‌سازی مقررات به معنای شناور کردن قوانین خصوصاً قواعد آمره (ابوذری، 1396) و طبقه‌بندی جزئی‌تر آن‌ها، در عادلانه‌سازی هرچه بیشتر قوانین نقش مهمی دارد و منطق فازی در تفسیر قوانین می‌تواند نقشی اساسی داشته باشد.

منطق فازی، منطقی چند ارزشی است در برابر منطق دو ارزشی ارسطو؛ اگر در منطق ارسطو گزاره‌ها یا صادق‌اند یا کاذب، منطق فازی در پی گزاره‌هایی است که نیم صادق‌اند و نیم کاذب. باید دانست که منطق فازی سرانجام منطق حقوق است و منطق حقوق نیز چیزی نیست مگر شیوه استدلال قاضیان و استادان حقوق و سعی بر آن دارد تا حقوق را مدرج کند. بدین‌سان منطق فازی باید بیشتر به کار دادرسان و مفسران حقوق آید تا قانون‌گذاران (جعفری تبار، 1388: 138). به‌طور مثال در مقررات کیفری شاهد هستیم که مجازات قتل عمد و غیرعمد و خطای محض با یکدیگر فرق داشته و هرکدام از آن‌ها نیز با شرایطی تقسیم‌بندی و

مدرج شده است؛ بنابراین در مورد هر قتلی، مجازات واحد به کار گرفته نشده و شرایط و اوضاع و احوال در نوع جرم و مجازات در نظر گرفته می‌شوند و همین‌طور انواع جرائم به درجات مختلف تقسیم شده و بنا بر شرایط، در درجه مخصوصی رتبه‌بندی شده و بر اساس آن مجازات و سایر مقررات تشدید یا تخفیفی نسبت به آن اعمال می‌شود؛ اما در مقررات حقوقی، چنین «فازی‌سازی قانونی» کمتر رخ داده و قاضی ناچار است برای اقناع وجدان خود و پرهیز از «انکار عدالت» به «فازی‌سازی قضایی» روی آورد و تا جای ممکن، با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال، دست به تفسیر حقوقی بزند و البته این امر بیشتر در حوزه مقررات ماهوی امکان‌پذیر خواهد بود. عدم اصلاح مقررات حقوقی در طول زمان و به وجود آمدن شرایط جدید و متفاوت در جامعه، نمی‌تواند و نباید موجب نادیده گرفتن شرایط ویژه هر اختلاف در هر پرونده قضایی شود.

در این مقاله سعی شده با ارائه راهکار و روشی برای تفسیر قوانین نشان داد که ضمن حفظ شالوده و پیکره اصلی قوانین و احترام به نظر قانون‌گذار و حتی قبل از اصلاح مقررات لازم‌الاصلاح، می‌توان از جمود قانونی و حبس در عبارات آن رها شد و انحصاری را که منجر به انکار عدالت شود از میان برداشت. در خصوص روش‌های تفسیر قوانین، کتب و مقالات بسیاری به رشته تحریر درآمده است، اما آنچه در این مقاله برای نخستین بار به آن پرداخته شده، این است که کدام‌یک از روش‌های تفسیری می‌تواند در جلوگیری از «انکار عدالت» مؤثر باشد. در بخش اول مقاله علل لزوم تفسیر قانون از منظر دکترین «انکار عدالت» بیان و در بخش دوم به ذکر روش‌های برگزیده تفسیر جهت جلوگیری از بروز «انکار عدالت» پرداخته شده است.

1 علل لزوم تفسیر قانون از منظر دکترین «انکار عدالت»

حضرت علی (ع) فرموده است: «العدل اساس الملك» یعنی پایه و اساس حکومت، عدالت است. تمام قوانین و سازوکارهای قضایی و دستگاه‌های مربوطه، برای اجرای عدالت و رساندن حق به ذی‌حق و گسترش عدل و داد تشکیل شده و به وجود آمده‌اند. مبنا و هدف، رسیدن به عدالت است. اینکه دادرس، مانند ربّاتی که به او داده‌هایی منتقل کرده و سپس در قبال سؤال مطروحه، منتظر استنتاج و پاسخ آن باشند و از او بخواهند که فقط بر اساس قانون به صدور رأی بپردازد، اساس کار قضا را زیر سؤال می‌برد. از طرفی، آن که برای دادخواهی به دستگاه

قضا متوسل شده و برای احقاق حق خویش بدان پناه برده است یا شخصی که بی خبر، دستاویز زیاده خواهی برنامه ریزی شده دیگران قرار گرفته، توقع دارد که این نهاد به یاری او شتافته و در تشخیص حق از باطل بکوشد و توانا باشد. او قاضی را شخصی برتر می داند که ذکاوت لازمه جهت تمیز راست از دروغ را دارد و می خواهد که به تظلم خواهی اش رسیدگی شود تا حق به حق دار برسد و از ظلم و بی عدالتی جلوگیری شود. برای افراد جامعه پذیرش اینکه توانایی قاضی در تشخیص حق از باطل محدود است و فقط بر اساس و معیار قانون بتواند اقدام به صدور رأی کند، سخت و دشوار است.

هدف قانون تا آنجا که ممکن است اجرای عدالت و بعد فصل خصومت است (گوینده، 1402: 155). عدالت درواقع، بخشی از قانون است و جدا یا متمایز از آن نیست. قانون چیزی نیست جز مجموعه ای از ابزارهای مسلماً پیچیده و از نظر فکری جذاب؛ اما نباید آن قدر درگیر منافع فکری قانون شویم که فراموش کنیم قانون به خودی خود نمی تواند مشکلات بشر را حل کند؛ مانند هر ابزار دیگری، قانون ممکن است حل یک مشکل را تسهیل کند؛ اما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که قانون به ما بگوید که چگونه باید مشکل را حل کرد (D'Amato, 1992: 527-582).

هرروز مسائلی تازه به وجود می آید که نمی توان آن ها را دقیقاً از مصادیق قانون موجود دانست و شرایط حاکم بر آن با آنچه در قانون آمده، متفاوت است و این تفاوت گاه تا جایی است که اجرای آن قانون در مورد این مصداق، از موارد بارز «انکار عدالت» خواهد بود و چه بسا منجر به صدور احکامی ناحق شود. درحالی که امام علی (ع) فرمود: «اگر هزاران نفر گناهکار بی کیفر بمانند بهتر از آن است که یک نفر بی گناه برخلاف حق به کیفر برسد.» در ادامه با بررسی برخی نواقص موجود و موانع دستیابی به دادرسی عادلانه سعی داریم تا از این مجرا به دلایل ضرورت تفسیر قانون از منظر دکترین «انکار عدالت» پی ببریم.

1-1. قانون بر مبنای مصادیق نوعی

قانون نمی تواند جزئیات و خصوصیات هر مورد را پیش بینی کند، به ناچار احکام خود را بر مبنای مصالح و مفاسد نوعی معین می کند، درحالی که اجرای آن در پاره ای موارد با «عدالت» موافق نیست. (کاتوزیان، 1395، ج 1: 169) حتی سنجیده ترین قوانین که پس از سال ها تجربه و

تحقیق از تصویب گذشته‌اند، نتوانسته‌اند برای همه موارد ممکن و متصور، از پیش پاسخی درخور تدارک ببینند؛ بنابراین به رسمیت شناختن امکان‌های تفسیری برای قضات نه یک «انتخاب» بلکه «ضرورت» است، ضرورتی که عملاً بر هر نظام حقوقی تحمیل می‌شود.

به‌طور مثال قانون، وجه التزام قراردادی را قابل کاهش یا افزایش از سوی قاضی نمی‌داند (ماده 230 قانون مدنی)، اما اگر شخصی با سوءاستفاده از کم‌دانشی طرف مقابل، وجه التزامی تعیین کرد که هیچ تناسبی با اصل تعهد نداشته و بسیار بیشتر از آن باشد و مشخص باشد که خواننده نیز به‌صورت واقعی و منطقی نمی‌توانسته موافق با چنین وجه التزام نامتناسبی باشد، آیا بازهم دستگاه قضا باید از خواهان حمایت کرده و وسیله زیاده‌خواهی وی شود یا اینکه قاضی با بررسی اوضاع و احوال و شرایط، مانع چنین سوءاستفاده‌هایی شده و با صرف‌نظر از قانون، توجیه و استدلالی منطبق با عدالت آورده و حکم دهد؟

همچنین اگر شخصی به دلیل عذر موجهی که خارج از موارد مصرحه در قانون آیین دادرسی مدنی است، نتواند در موعد مقرر نسبت به ارائه اعتراض خود اقدام کند و قاضی هم به این موضوع علم و یقین داشته و برایش به اثبات رسیده باشد، آیا رواست که بدون توجه بدان و صرفاً به جهت خارج از موارد مصرحه قانونی بودن آن عذر موجه، از پذیرش اعتراض شانه خالی کند؟

البته لازم به ذکر است که در حقوق داخلی ما اگرچه بتوان در خصوص قواعد ماهوی، دکترین «انکار عدالت» را با تمسک به تفسیر قانون، اعمال کرد؛ لیکن در خصوص قواعد شکلی که عموماً امری هستند، نیازمند قانون‌گذاری و پیش‌بینی قانون جهت اعمال نظر قاضی به‌منظور اجتناب از انکار عدالت است و نمی‌توان صرفاً با تفسیر قانون، از «انکار عدالت» به وجود آمده ناشی از قوانین شکلی رهایی یافت.

2-1. دور ماندن قضاوت از رسالت اصلی خود در برخی موارد

از روزگاران قدیم و زمانی که مدنیت شکل گرفت و برای رسیدگی به دعاوی، شخصی به نام «حاکم» منصوب شد، مراجعین توقع داشتند که به موضوع اختلافشان رسیدگی شده و با بررسی‌های انجام‌یافته در ادله و مستندات و اوضاع و احوال، حکم شایسته‌ای صادر شود و پس از خروج از نزد حاکم از بلا تکلیفی درآمده و فصل خصومت شده باشد. در آن زمان، نه تنها

این همه مقررات شکلی و ماهوی وجود نداشت، بلکه چیزی به نام هزینه دادرسی در میان نبود و خبری از اوقات رسیدگی طولانی مدت نیز نبود. لیکن امروزه با توجه به شرایط کنونی و افزایش جمعیت و تراکم پرونده‌ها در دستگاه قضا با پدیده‌های جدیدی همچون هزینه دادرسی و... مواجه هستیم و چنانچه به دلیل ایرادهای شکلی غیراساسی و قابل اصلاح، پرونده رد شود، تمام این هزینه‌ها و زمان مصروفه به هدر می‌رود که این خود به‌طور واضح، برخلاف عدالت است.

همچنین فرض کنید یکی از طرفین با راهکارهای متفاوت و چه‌بسا مزورانه، فقط قسمت کمی از ادله و مدارک به نفع خود را برای دادرس ارائه دهد تا به این وسیله دادگاه را فریب داده و حکم به نفع خویش بگیرد و محکمه نیز ناگزیر و بدون داشتن اختیار و مغلوب رابطه طرفین دعوا و خواسته‌های آنان، مجبور به صدور رأی شود. آیا با این شرایط به‌راستی اختلاف طرفین از میان رفته و فصل خصومت شده است؟ (محسنی، 1387: 294).

برخلاف تصور عموم، قاضی در مقام صادرکننده رأی، در استخدام و کارمند دولت نیست. بلکه دارای استقلال قضایی بوده و در دیدگاه ملت و جامعه مسئول اجرای عدالت است و اگر هم جز این باشد و قاضی صرفاً تابع و مطیع قانون قرار گیرد، از عنصر اصلی وجود خود دور می‌ماند. در این زمان است که تئوری «انکار عدالت» و روش‌های تفسیری خروج از آن، به کمک قاضی می‌شتابند تا با استناد به آن‌ها، از این حصار خارج شود.

3-1 قرائت‌های متفاوت از قانون

گذشته از ضرورت‌های عملی، از منظر فلسفی باید تأکید کرد که فعالیت فهم، رویدادی است که نمی‌تواند تحت کنترل یک نهاد رسمی مانند مجلس قانون‌گذاری واقع شود و بر اساس خواست قانون‌گذار تحقق یابد. هر واقعییتی پس از آمیختن با ذهن و ادراک انسان است که به‌صورت «واقعیت» جلوه می‌کند. از سویی نحوه تطبیق واقعیت‌های پرونده با قانون را نمی‌توانیم در یک قالب مکانیکی طراحی کنیم و این مرحله از قضاوت نیز کاملاً در معرض تنوع است (کیوانفر، 1399: 152).

قضاوت فرایندی است که کنترل آن توسط دیگران امکان‌پذیر نیست. از سویی خود متن نیز در هر دوره زمانی، محدودیت‌های خاص بر امکانات تفسیری مفسر تحمیل می‌کند و

ممکن است بالاخره زمانی فرا رسد که قاضی پس از طی فرایند پیچیده قضاوت، خود را در موقعیت احتمالاً ناخوشایندی بیاید و به این نتیجه رسد که محتوای قانون با مقتضای «انصاف»، «عدالت»، «مصلحت» و یا «اخلاق» سازگار نیست. (کیوانفر، 1399: 153) مقصود، داد است و حق و نَصَف و راه‌های گونه‌گون تفسیر، همه بهانه‌هایی است برای رسیدن به آن (جعفری تبار، 1395: 184).

حتی برخی از حقوق‌دانان نیز علیرغم آنکه عدالت را از مبهمات حقوق می‌دانستند (جعفری لنگرودی، 1387: 192)؛ در قالب ارائه راهکاری غیر از استفاده از عنوان عدالت، با این توصیف که دادرس به‌جای تحقیق و تفحص به‌منظور اجتهاد در حکم، به اجتهاد در موضوع و ماهیت حقوقی بپردازد و اجتهاد در موضوع را مقدم بر اجتهاد در حکم دانسته‌اند، بازهم در ضمیر خود به دنبال اجرای عدالت و دستیابی بدان بوده‌اند (جعفری لنگرودی، 1391، ج 3: 433).

عدالت هرگز مفهومی مبهم و ناشناس نبوده است، بلکه بشر در ذات خویش و به‌حکم فطرت الهی خود، همواره در جستجوی استقرار عدالت بوده و هست و آن را به‌خوبی احساس می‌کند؛ چنانکه چارلز دیکنز گفته است: «هیچ‌چیز در دنیا به‌اندازه بی‌عدالتی به‌وضوح احساس و درک نمی‌شود» و نادیده گرفتن آن همچون دور ماندن از مفاهیمی مانند عشق و نوع‌دوستی و زندگی اجتماعی است. آیا می‌توان گفت از آنجاکه زندگی اجتماعی مشکلات عدیده‌ای را به وجود می‌آورد و انواع جرائم و خلاف‌ها در بستر اجتماع رخ می‌دهد، بنابراین زندگی اجتماعی را نفی کنیم و تنهایی را بر آن ترجیح دهیم؟

قاضی به‌عنوان شخصی که دارای ویژگی‌های خاص بوده که برای انجام قضاوت انتخاب شده است، وظیفه دارد تا با بررسی هر پرونده و آنچه واقع شده است، طرف حق را گرفته و نسبت به صدور حکمی شایسته و به‌دوراز انکار عدالت اقدام کند.

1-4 سوءاستفاده از قوانین

اطلاع برخی اشخاص از پیچ و خم‌های قوانین و دستاویز قراردادن آن مقررات برای سوءاستفاده از طرف معامله نباید دادرس را همچنان ملزم به اطاعت از قانونی کند که مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. چه‌بسا، اشخاص سودجویی که با تبحر در مواد قانونی و شناسایی گلوگاه‌های آن که عموماً مردم عادی از آن بی‌اطلاع هستند، دستگاه قضا را تبدیل به

رباتی کنند که ناچار است در همه موارد دارای موضوع یکسان، رأی مشابه صادر کند. درحالی که این امر، نه تنها موجب وهن دستگاه قضا خواهد شد بلکه به طور مسلم، عدالت ماهوی را زیر سؤال برده و رسماً نمونه‌ای از انکار عدالت خواهد بود.

توقع اینکه اشخاص عادی همچون حقوقدانان و استادان حقوق از مطالب و عناوین حقوقی سردرآورند، تکلیفی مالا یطاق است و در این صورت دیگر فلسفه وجود رشته‌ای مجزا و علمی به نام حقوق بی معنا بود. حال اگر شخصی با اطلاع از قوانین و مقررات خاص، از آن‌ها با نیت سوء، استفاده کرده و در این راستا، شخص یا اشخاصی را مغلوب خویش کند، هرگز نمی‌توان دادرس را ملزم کرد که به استناد قانون، رأی به نفع وی صادر کند، فقط به خاطر اینکه قانون‌گذار حکم آن را مشخص کرده است. بلکه از قاضی توقع می‌رود با به کارگیری عدالت ماهوی و توجه به مضمون و محتوای قاعده و کشف اراده واقعی طرفین و عدم کفایت برابری صرف، سزاوار بودن را نیز، شرط اجرای عدالت به شمار آورد؛ چنانکه تأمل در رویه‌های قضایی نیز نشان می‌دهد که بسیاری از آرا دادگاه‌ها از نظر منطقی قابل توجیه نیست و چه بسا مخالف با قانون است (کاتوزیان، 1369).

از نظر حقوق تطبیقی نیز، هیچ قانونی قصد حمایت از اشخاصی که به دنبال سوءاستفاده از آن هستند، ندارد؛ چنانکه ماده 302-2 قانون متحدالشکل آمریکا مقرر داشته است: «اگر دادگاه طبق قانون دربابد که قرارداد یا هر شرطی از آن در زمان انعقاد نامعقول بوده است، می‌تواند از اجرای قرارداد یا باقیمانده آن استنکاف یا اعمال شروط غیرمعقول را برای جلوگیری از نتایج غیرمعقول محدود کند» (رشوند بوکانی و همکاران، 1391: 191).

5-1. تأکید فقه بر رعایت عدالت

در فقه نیز تأکید بسیار بر صدور احکام عادلانه شده است. در قرآن کریم، نخستین دستور خداوند در مقام دادرسی و داوری حکومت به عدل است¹ که نزدیک‌تر به تقوا (معیار برتری انسان‌ها نزد خداوند) است.² عدل و عدالت تا جایی اهمیت دارد که پیامبر اسلام

1. «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» (58/ نساء) - «ان... یامر بالعدل والاحسان» (90/ نحل)

2. «اعدلوا هو اقرب للتقوی» (8/ مائده) - «ان اکرمکم عندا... اتقیکم» (13/ حجرات)

(ص) فرمودند: «بالعدل قامت السموات والارض» (فیض کاشانی: 628 و سعیدی مهر، ج 1، 1389: 319) یعنی آسمان و زمین به سبب عدالت است که پایدار و ثابت است؛ چنانکه حضرت حافظ فرمود: «دور فلکی یکسره بر منهج عدل است». همچنین خداوند حکمت بعثت و ارسال رسل را در این قرار داده که عدل و قسط بر نظام زندگی بشر حاکم باشد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (آیه 25 سوره حدید) و در آیه‌ای دیگر آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (آیه 90 سوره نحل). خداوند در این آیه به‌عنوان یک اصل از اصول و مبانی کلی اسلام، به عدل و احسان امر می‌کند و از فحشا و زشت‌کاری‌ها و بدی‌ها و ظلم‌ها نهی می‌کند.

2. روش‌های برگزیده تفسیر قانون جهت اجتناب از «انکار عدالت»

کار حقوقدان ماهر این است که از ترکیب قوانین، قیاس‌هایی بسازد که منتهی به عدالت شود و اگر نتوانست به عدالت برسد، فقط این خشنودی و امتیاز برایش می‌ماند که با ظلم درافتاده است. سایه عدالت، رنگ عدالت و پرتو عدالت مثل عقربه قطب‌نما، مسیر حرکت فکر قاضی را معین می‌کند و استدلال‌های حقوقی راه رسیدن به مقصود را فراهم می‌سازد (کاتوزیان، 1394: 210 و 211).

اما در این گذر پرواضح است که نمی‌توان بی‌محابا دست قاضی را باز گذارد و پیرو مکتب «علمی آزاد» شویم. «ژنی» در اروپا مکتب تحقیق علمی آزاد را تأسیس کرد و گفت: «ما معلومات معینی داریم که باید مبنای کشف حکم قرار گیرد و از جمله آن‌ها است معلومات غایی، معلومات تاریخی، معلومات قانونی». باید آن‌ها را ترکیب کنیم و راه‌حلی از میان آن‌ها که مطابق با مصالح جامعه باشد به دست آوریم. این مکتب ظاهر فریبنده‌ای دارد، ولی اگر اجرای قانون به تحقیق آزاد و علمی از واقعیت‌ها کشیده شود، قاضی آزاد می‌شود که آنچه می‌خواهد از راه‌حل‌های غایی و تاریخی و قانونی به دست آورد و چیزی جلودار آن نیست و نظم فدای عدالت می‌شود (کاتوزیان، 1394: 209). پیروان این مکتب عقیده داشتند که برخلاف تفسیر تحت‌اللفظی، زمانی که وجود و چگونگی «توافق» مورد تردید است، دادرس بیهوده به جستجوی «اراده مفروض» می‌پردازد و درنهایت مجبور است آنچه از نظر خود عادلانه و

متعارف است، به طرفین دعوا تحمیل کند. لذا بر اساس این نظریه، عرف و حسن نیت در قراردادهای برتر از قصد مشترک است و گاه احتمال دارد هرچند که با قصد یکی از طرفین مخالف باشد ولیکن بر او حکومت کند. (رشوند بوکانی و همکاران، 1401: 178).

این مکتب یکی از مکاتبی است که زیرمجموعه تفسیر مفسر محور قرار گرفت. با این توضیح که شیوه‌های تفسیری به‌طور کلی به سه دسته عمده متن محور، مؤلف محور و مفسر محور تقسیم می‌شوند. در مکتب تحقیق علمی آزاد که یکی از مکاتب زاده تفسیر مفسر محور است، دست قاضی به‌طور نامحدود باز است تا هرگونه که بخواهد به تفسیر قانون بپردازد؛ اما در موارد دیگر، آزادی مطلق وجود ندارد و تفسیر جهت جلوگیری از خودکامگی و بی‌نظمی، در چهارچوب‌های خاصی قرار دارد و روش‌های بیان‌شده در این مقاله نیز فارغ از مکتب علمی آزاد و آزادی مطلق در تفسیر است.

لذا در مواردی که با پیشه گرفتن جمود قانونی، امکان بروز انکار عدالت وجود داشته باشد، روش‌های مختلفی جهت تفسیر قانون از سوی حقوقدانان مطرح شد. در این مقاله نگارنده به دنبال آن است که از میان روش‌های مختلف تفسیری به ارائه روش‌هایی به‌منظور تفسیر قوانین جهت خروج از «انکار عدالت» بپردازد تا ضمن جلوگیری از مخدوش کردن نظم، گریزگاهی برای مقابله با بروز «انکار عدالت» نشان داده و در عین محدودیت در تنوع تفسیر، از استبداد قانونی نیز پرهیز شود.

2-1 رجوع به آخرین اراده قانون‌گذار

یکی از روش‌هایی که بدین منظور حقوقدانان پیشرو و حامی عدالت¹ پیشنهاد داده‌اند «رجوع به آخرین اراده قانون‌گذار» است. این روش، تحولی در رویه قضایی ایجاد کرد و راهی منطقی برای حرکت در مسیر عدالت و حفظ نظم است؛ با این توضیح که به‌جای تفسیر و تلاش جهت جستجوی اراده قانون‌گذار اولیه که ممکن است نظری کهنه و به‌دوراز مقتضیات زمان باشد، از قوانین مختلف مربوط و به‌روز شده، در مقام جستجوی اراده قانون‌گذار کنونی باشیم و از مجموع این احکام احراز کنیم که نظر قانون‌گذار کنونی چیست؟ به عبارت دیگر، فکر کنیم

1. امیرناصر کاتوزیان

که اگر این مسئله در مجلس مقننه فعلی مطرح شود، چه نظری را قانون‌گذاران در این خصوص ابراز می‌کنند؟ و راهی بیابیم تا قانون ناعادلانه، با چکش عدالت کوبیده شود و با استدلال‌هایی برگرفته از دیگر قوانین و قواعد، به نتیجه‌ای عادلانه برسیم. این راه‌حل این فایده را دارد که: 1. مستند قاضی قانون است؛ 2. از کهنگی آن راه‌حل‌ها جلوگیری می‌شود. در این روش، قوانین جدید مورد مطالعه است و در نتیجه راه‌حلی که به دست می‌آوریم هم نو و هم متکی به اراده قانون‌گذار است. اکنون مثال می‌زنیم تا کارایی این شیوه مشخص شود:

ما دو نوع مال داریم؛ مال مثلی و مال قیمی. در صورتی که کسی مال دیگری را از بین ببرد، به موجب قانون مدنی، اگر مثل موجود باشد، باید مثل آن را بدهد و اگر بنایی را خراب کند باید مثل روز اول بنا کند. ولی چنانچه دسترسی به مثل نباشد، باید قیمت بدهد. این تقدم بین مثل و قیمت در قانون مدنی مسلم است. حال اگر قاضی بخواهد اراده نویسندگان قانون مدنی را اجرا کند، در بعضی مسائل دچار اشکال می‌شود. فرض کنید اتومبیلی تصادف کرده و مالک اتومبیل آن را تعمیر کرده و برای مخارج تعمیر، طرح دعوا کرده و مبلغ هزینه را می‌خواهد. کارشناس اعلام می‌کند که اتومبیل به صورت اولیه قابل بازگشت است و وکیل، بر اساس نظر کارشناس، ایراد می‌کند که در صورتی که مالی به مثل صورت اول قابل بنا کردن بوده و دادن مثل، ممکن باشد، دادن قیمت ممکن نیست و دعوای قیمت باید رد شود. در این حالت، دادگاه می‌تواند به این عنوان که مدعی باید مثل را بخواهد، دعوا را رد کند. لیکن آیا درست است کسی که تصادف می‌کند، امکان تعمیر آن را نداشته باشد و چندین سال به انتظار حکم بماند؟ در این صورت وقتی که بخواهند ماشین را به صورت اول در بیاورند، دیگر ماشینی است که قیمت ندارد. این راه‌حل را چه باید کرد؟ اگر به اراده نویسندگان قانون مدنی در روز تصویب تکیه کنیم، جز این راه‌حلی نیست ولی می‌توان از این شیوه بهره گرفت و در متون و قوانین دیگر بررسی کرد که آیا قواعدی هست که بتوان از آن‌ها استفاده کرد و به جای مثل، قیمت داد؟ در این جستجو و استقراء به ماده 3 قانون مسئولیت مدنی برمی‌خوریم که سال‌ها پس از قانون مدنی وضع شده و مقرر کرده است که نوع خسارت و نحوه جبران آن در اختیار دادگاه است. (برگرفته از کاتوزیان، 1394: 203-205) بنابراین چنانچه بتوان قانون را با خود قانون (قوانین و مقررات هم‌دوره یا مؤخر) تفسیر و تأویل کرد و به این طریق از دام مقرره‌ای ناعادلانه و

دست‌وپاگیر (در خصوص پرونده پیش رو) رها شد، تنها مجاز به اعمال این روش بوده و نباید بیش از آن دست به تفسیر زد.

اگر بخواهیم جایگاه این نوع از تفسیر را در میان انواع تفسیر که قبلاً برشمردیم، لحاظ کنیم، باید گفت که این تفسیر زیرمجموعه «تفسیر متن محور» قرار می‌گیرد، زیرا متن قانون با متنی دیگر تفسیر می‌شود.

2-2 ساختارشکنی

روش دیگری که از سوی یک فیلسوف الجزایری تبار فرانسوی قرن 20 میلادی به نام ژاک دریدا¹ مطرح شد، «ساختارشکنی» است. دریدا متن را مجموعه‌ای از آثار و نشانه‌های برجای مانده می‌داند که قرائت‌های مختلفی می‌پذیرد. زبان‌شناسی دریدا او را قانع می‌کند که متن، معنایی مستقل از نویسنده دارد و خواندن، عبارت است از تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از متن (جعفری، 1381: 69)؛ علامات نوشتاری از نویسنده می‌برند و نوشته، آزاد از حضور نویسنده و معنای موردنظر او، به بیان دیگر، رها از زندگی نویسنده اثر می‌گذارد. از سویی، نوشته‌ها به هر نیتی که باشند، کلاً در غیاب هرگونه مخاطب معین تجربی می‌بایست قابلیت کارکرد داشته باشند...؛ بدین ترتیب، حضور در نوشتار دوامی ندارد (کالینز، 1380: 55) و به همین سبب، متن هیچ‌گاه معنای نهایی نمی‌پذیرد؛ علاقه میان «دال» و «مدلول» دارای جنبه ذهنی و شخصی است و هرکس برحسب دریافت خود می‌تواند تناسبی را میان آن‌ها برقرار سازد. از طرفی، معنا هیچ‌گاه با خودش منطبق نیست، زیرا نشانه در بسترهای متفاوتی ظاهر می‌شود که مطلقاً مشابه هم نیستند و مدلول به وسیله زنجیره متنوع دال‌هایی که در میان آنان گرفتار آمده دگرگون می‌شود. هیچ عنصری کاملاً و به‌طور مطلق تعریف‌پذیر نیست و هر چیزی آلوده و متأثر از چیزهای دیگر است، هیچ‌چیز هرگز به‌طور کامل در نشانه‌ها حضور ندارد (جهانبگلو، 1383: 53). نکته اصلی، مناسبت میان نویسنده و اثر نیست، بلکه، مناسبت میان نگارش و خواندن است. متن به گونه‌ای مستقیم و بی‌واسطه دانستنی نیست، نیازمند تأویل است، یعنی به کلماتی دیگر برای توضیح نیازمند است، متن و توضیح متن با یکدیگر موضوع

تازه‌ای می‌سازند که خود نیازمند توضیح افزونه‌ای خواهد شد، پس معنای کامل وجود ندارد (احمدی، 1375: 401). دریدا تأکید دارد که ساختارشکنی یک روش نیست بلکه یک «فعالیت خواندن» است که تکنیک‌های خاصی را برای «خواندن» به خدمت می‌گیرد. ساختارشکن نشان می‌دهد که چگونه یک تفسیر در بین سایر تفسیرها برجسته می‌شود و اولویت می‌یابد. او تلاش می‌کند آشکار سازد که یک مفهوم، صرفاً به این دلیل اولویت پیدا کرده که مثلاً رایج‌تر یا معمول‌تر است یا در مقطعی از زمان در دیالوگ‌های اجتماعی مرکزیت یافته، درحالی‌که سایر برداشت‌ها و دیدگاه‌ها که ترجیح داده نشده‌اند، شخصی، استثنایی و از منظر عموم، پیرامونی یا اشتقاقی تلقی شده‌اند. ساختارشکنی، همچنین نشان می‌دهد که «چیزها» می‌توانند بیش از یک متضاد داشته باشند و به همین دلیل، انواع مختلفی از ترجیحات ممکن است هم‌زمان رخ دهند (Thomson, 2005: 3-5).

در فرض‌های حقوقی نیز قانون‌گذار یا قاضی می‌تواند با طرح کردن فرضی خلاف واقع، حوزه موضوعی معین را گسترش یا کاهش دهند و برخی مصادیق را، به ادعا، جزء آن موضوع بدانند یا از دایره آن خارج سازند (جعفری تبار، 1388: 134). دادرسان نیز می‌توانند از مجاز و استعاره مدد گیرند و با تصرف در موضوع دعوا، برخی نتایج غیرعادلانه قانون را به عدالت نزدیک سازند. برای مثال در موردی که مالک، سنگ مرمری مغضوب را مطالبه می‌کند که غاصب به مجسمه‌ای ارزشمند مبدلش کرده است، دادرس می‌تواند عین مغضوبه را (در حکم) تألف فرض کند و به پرداخت ثمن حکم دهد نه رد عین مال (جعفری تبار، 1388: 136)؛ چنانکه حکایتی در گلستان سعدی وجود دارد که از همین باب بدان پرداخته شده و نشان می‌دهد چگونه برای آنکه حد سرقت بر سارق محقق و بینوا جاری نشود متوسل به تفسیر شده‌اند و قاضی هم آن را می‌پذیرد: درویشی را ضرورتی پیش آمد، گلیمی از خانه یاری بدزدید. حاکم فرمود که دستش ببرند. صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بحل کردم (بخشیدم). گفتا: به شفاعت تو، حد شرع فرو نتوان گذاشت. گفت: آنچه فرمودی راست گفتی، ولیکن هرکه از مال وقف چیزی بدزدد قطعش لازم نیاید و الفقیر لایمک (صوفی، مالک چیزی نمی‌شود). هرچه درویشان راست، وقف محتاجان است. حاکم دست از او برداشت. (گلستان سعدی، باب دوم، حکایت سیزدهم)

شاید مهم‌ترین کاربرد ساختارشکنی در تحقیقات حقوقی، استفاده از آن به‌عنوان روشی برای انعقاد ایدئولوژی‌های حقوقی است. تحلیل‌های ساختارشکنانه، آن مواردی را جستجو می‌کنند که در مکاتب و دکترین‌های حقوقی مورد کم‌توجهی قرار گرفته، سرکوب‌شده یا از ابتدا نادیده انگاشته شده‌اند. این تحلیل‌ها گاه نشان می‌دهند که چگونه اصول سرکوب‌شده (به حاشیه رانده‌شده) در نمودی تازه ظهور می‌یابند که اگر این اصول جدی گرفته شوند، می‌توانند به‌سادگی جایگزین اصل غالب و مسلط فعلی شوند (کیوانفر، 1399: 70).

یکی از مثال‌هایی که در این خصوص می‌توان ذکر کرد، ماده 265 قانون مدنی ایران است. در این ماده آمده است که اگر کسی مالی به دیگری بدهد، ظاهر در عدم تبرع است؛ بنابراین، اگر کسی مالی به دیگری بدهد، بدون آن‌که مقروض آن باشد، می‌تواند آن را استرداد کند. آنچه بدو با ملاحظه این ماده و اصول حقوقی به نظر می‌رسد، این است که برای استرداد مال کافی است تأدیه‌کننده تسلیم مال را به گیرنده ثابت کند و دیگر لزوم ندارد تعلق آن مال را به خویش و یا مدیون نبودن خود را به گیرنده ثابت کند. بلکه این گیرنده است که باید برای امتناع خود از برگرداندن مال به تأدیه‌کننده دلیل بیاورد و استحقاق خود را نسبت به آن ثابت کند؛ زیرا نخست، از عبارات ماده (265) بیش از این استفاده نمی‌شود که ظاهر از تسلیم مال این است که به‌طور تبرع نبوده اما این امر دلالت نمی‌کند که دادن مال ظاهر در قصد و نیت ادای دین و یا اماره بر مدیونیت‌دهنده به گیرنده است؛ دوم با کمی دقت در قسمت دوم ماده -که به‌صورت نتیجه قسمت اول تنظیم شده است- صحت آنچه در تفسیر ماده ذکر شده تأیید می‌شود، زیرا در قسمت دوم نتیجه‌ای که از قسمت اول گرفته می‌شود این است که اگر شخصی که مدیون نیست مالی به دیگری بدهد، می‌تواند آن را استرداد کند (شهیدی، 1381: 22)؛ اما این تفسیر که با تمسک به اصول عدم و برائت شکل گرفته بود، توقع حقوقدانان در رفع اختلاف‌ها و اجرای عدالت را برآورد نمی‌کرد و نیاز بود که گونه‌ای دیگر از تفسیر این خلأ را پر کند. تفسیری که برخلاف آنچه در ظاهر می‌کرد، مقصود دیگری را از دل این قانون بیرون بیاورد که ممکن بود حتی مخالف و در تضاد با تفسیر اولیه باشد. چنانکه حقوقدانانی دیگر منطبق بر نیاز جامعه و زمانه، تفسیری کاملاً برعکس این تفسیر از همان قانون ارائه کردند و بیان داشتند: عبارت «... اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون این‌که مقروض آن چیز باشد، می‌تواند استرداد کند» این مفهوم را القاء می‌کند که هرکس مالی به دیگری بدهد فرض این است که

دین خویش را ادا می‌کند. اگر ثابت کند دینی نداشته می‌تواند آن را استرداد کند. در نتیجه هرگاه پرداخت‌کننده مدعی شود که به گیرنده وام داده یا وکالت در انجام کاری مطرح بوده است یا مالی را به امانت سپرده است، باید وجود آن عناوین را ثابت کند تا در دعوی استرداد موفق شود. به‌ویژه که ادعای وجود عقد قرض یا وکالت یا ودیعه با اصل عدم برخورد می‌کند و نیاز به اثبات دارد. چون در آغاز ماده تنها اماره «عدم تبرع» تصریح شده این احتمال باقی می‌ماند که پرداخت به‌عنوان دیگری، با وجود این عقد مانند قرض و وکالت و امانت باشد؛ عنوانی که تبرع در آن نیست ولی وفای به عهد نیز به شمار نمی‌آید؛ بنابراین باید پذیرفت در حقوق ما پرداخت، اماره بر وجود دین است و این قاعده ریشه بسیاری از احکام حقوقی قرار گرفته است (کاتوزیان، 1383: 75).

این تفسیر که گاهی با تعبیر اولیه فاصله‌ای زیاد دارد، نیاز جامعه امروزی است. چه بسیار از معاملاتی که به‌صورت شفاهی منعقد می‌شود و خریدوفروش‌های روزانه که در بازارها صورت می‌گیرد و در آن‌ها، خریدار با قبض مبیع، نسبت به انتقال وجه به‌حساب فروشنده اقدام می‌کند و اگر بخواهیم از تمام آن‌ها، مدرکی دال بر دریافت وجه در ازای فروش کالا بخواهیم، تکلیفی سنگین بر دوش فروشنده خواهد بود. درحالی‌که با تفسیری این‌چنین، این ماده قانونی کارکردی متعادل‌تر و کاربردی‌تر در جامعه خواهد داشت و از بروز انکار عدالت نیز جلوگیری خواهد شد. قاطبه مردم، زمانی که شخصی وجهی را به‌حساب دیگری واریز می‌کند، بدهکاری پرداخت‌کننده را مفروض می‌دانند، درحالی‌که پرداخت به‌قصد قرض و امانت و غیره، نیازمند دلیل است و اکثر مواقع نیز، در این‌گونه موارد، دلایلی همچون پیامک و شاهد و حتی قرارداد کتبی وجود دارد، زیرا این امور به‌ندرت اتفاق افتاده و جزو روتین معاملاتی جامعه نیست.

ساختارشکنی درصدد نیست نشان دهد که متون فاقد معنایند، بلکه می‌کوشد آشکار سازد هر متنی سرشار از معانی چندگانه و اغلب متضاد است (Balkin, 2000:366). دریدا برای توصیف نزدیکی ارتباط بین «ساختارشکنی آرمانی و آرمان عدالت» می‌نویسد: «کسی که از ساختارشکنی برای انتقادهای سیاسی و اجتماعی استفاده می‌کند، لاجرم ارزش متعالی عدالت را مفروض می‌انگارد؛ چنین کسی نسبت به عدالت چنان اشتیاق متزاید و نامحدودی دارد که هرگز به‌طور کامل از طریق «حقوق موضوعه» سیراب و خاموش نمی‌شود، عدالتی که هرگز

نمی‌تواند در کتاب‌های قانون مدون شود. ساختارشکنی از آن جهت به عنوان وسیله و ابزاری برای انتقاد به کار می‌رود که قادر است خلأ و نابسندگی میان ارزش متعالی عدالت و ظهور متصل آن در تمدن بشر را به خوبی آشکار سازد» (Balkin, 1994: 133).

جایگاه این نوع از تفسیر در میان انواع تفسیر که قبلاً برشمردیم، زیرمجموعه «تفسیر مؤلف محور» قرار می‌گیرد. تفسیر مؤلف محوری که نظر بر معانی و تأویل‌های دیگری ورای متن دارد و مقاصد دیگری از مؤلف را مطرح می‌کند که در وهله اول به نظر نیامده بود. مقصودی که شاید کاملاً برعکس آنچه می‌کند، باشد. در این رویکرد، هدف از تفسیر، دستیابی به مقصود واقعی مؤلف یا طرفین عقد است و از این رو اکتفا به ظواهر لفظی بدون توجه به قرائن و اوضاع و احوال مجاز نیست.

2-3. تفسیر منطبق با روح قانون

قاضی باید سعی خود را به کار گیرد تا جای ممکن از دو روش فوق، رأیی صادر کند که انکار عدالتی بروز نیابد. خصوصاً در زمان استناد به تئوری «انکار عدالت» در بخش قواعد ماهوی دادرسی، پا را از این فراتر گذاشته و محتاطانه‌تر عمل می‌شود؛ یعنی از قاضی توقع نمی‌رود که بر اساس تشخیص و مصلحت خویش، قانون را فدای عدالت کند، بلکه در اعطای این مجوز سخت‌گیرانه‌تر عمل می‌کند تا نتوان به هر بهانه‌ای متمسک شد و پیش‌بینی طرفین دعوا و وکلای آنان را برهم زد. اما چنانچه علیرغم به کارگیری دو روش فوق که اتکا به قانون در آن اولی است، نتواند از انکار عدالت پیشگیری کند، به جای زیر پا نهادن عدالت و پیشه کردن جمود قانونی، می‌تواند به تفسیری فراقانونی متوسل شود.

رونالد مایلز دورکین¹ که شاید بتوان او را بانفوذترین نظریه‌پرداز حقوقی انگلیسی‌زبان معاصر دانست، نظریه‌ای که حقوق را مساوی با قانون می‌گیرد و به قضات حق می‌دهد در صورت نبود قانون از بصیرت قضایی خود برای تصمیم‌گیری استفاده کنند² به نقد کشیده و نظریه‌ای پیش می‌نهد که مطابق آن، منابع حقوقی موجود برای حل اختلاف، متنوع و گوناگون

1. Ronald Myles Dworkin

2. نسخه‌ای ویژه از پوزیتیویسم حقوقی

هستند و به قانون محدود نمی‌شوند و فراگرد تشخیص حکم قانون فعلیتی ماهرانه‌تر است (McLeod, 2005:123).

او استدلال می‌کند که نظام‌های حقوقی علاوه بر قواعد، دربردارنده اصولی نیز هستند. اصول حقوقی، همانند قوانین به شیوه «همه یا هیچ» عمل نمی‌کنند، آن‌ها این استعداد را دارند که قضاوت را به نتایج متفاوتی هدایت کنند و غالباً می‌توانند برای مسئله حقوقی واحد پاسخ‌های متضادی تدارک ببینند. در این نظریه نوعی تفکیک میان حقوق و اخلاق وجود دارد و از قضاوت خواسته می‌شود نه بر مبنای اقتضائات اصول اخلاقی بلکه با مراجعه به مجموعه‌ای از اصول حقوقی با یکدیگر متفاوت و چه بسا متضاد تصمیم بگیرند، اصولی که به صورت صریح یا ضمنی از مجاری رسمی عبور کرده‌اند.

دورکین برای اثبات وجود چنین اصولی به رویه‌های قضایی استناد می‌کند. او این اصول را بخشی از سیستم حقوقی می‌داند و نشان می‌دهد که چگونه قضاوت تصمیم‌های مخالف قانون اتخاذ می‌کند و آن را به «معنای واقعی» یا «روح» قانون نسبت می‌دهند. او همچنین به آرائی اشاره می‌کند که به نحوی قانون را تعدیل، یا مواردی را از شمول آن استثنا کرده‌اند یا به کلی قانون را نادیده گرفته‌اند و این اقدامات را با استناد به برخی اصول توجیه کرده‌اند (Dworkin, 2003:51-55).

قاعده از نظر دورکین آن حکمی است که قانون‌گذار آن را وضع کرده است و پیشینه آن در همین قانون‌گذاری ردیابی می‌شود. در مقابل، اصل، عبارت از معیارهای اخلاقی و اصول عدالت و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی است. دورکین برخلاف قواعد بر این باور است که در صورت تعارض دو اصل تساقطی پیش نمی‌آید، بلکه اصل دارای چیزی است که او به آن «وزن» می‌گوید. توضیح این مطلب آن است که ممکن است برخی اصول در کنار یکدیگر در تصمیم‌گیری قضایی به کار آیند، اما آن اصل کاربرد بیشتری پیدا می‌کند که «وزن» بیشتری دارد. اصول در جایی وضع نمی‌شوند، بلکه با بهترین تبیین رویه‌های حقوقی استنباط می‌شوند. دورکین برای توضیح بحث خود به پرونده رگیس علیه پالمر اشاره می‌کند. در این پرونده نوجوان 16 ساله‌ای به نام پالمر، پدر بزرگش را کشت تا از تغییر وصیت‌نامه او که بخش اصلی اموال را به پالمر می‌رساند جلوگیری کند. پس از دوره محکومیت زندان، معلوم شد که قاعده‌ای وجود ندارد که پالمر را از موصی به محروم سازد. دیگر موصی لهم به این موضوع

اعتراض کردند. دادگاه اولیه رأی به نفع پالمر داد و دادگاه تجدیدنظر این رأی را نقض کرد. استدلال دادگاه این بود که کسی نباید از جرم خود منفعت برد. دورکین نظریه قضات تجدیدنظر را تأیید می‌کند، زیرا که عدالت نه تنها چنین حکمی را مجاز می‌شمارد بلکه آن را الزامی می‌داند. این همان راه‌حلی است که می‌باید کشف می‌شد. دورکین می‌گوید اصل قاطع کامن لا در این پرونده آن بود که کسی نباید از خطای خود منتفع شود. این رأی از نظر حقوقی معقول است، زیرا تمام قواعد مربوط و اصول و سیاست‌های اجتماعی را شامل می‌شود. وزن داشتن اصول به این معنا است که اگر اصول با قواعد تثبیت‌شده، اصول دیگر و یا سیاست‌های مثبت اجتماعی معارض افتد، گونه‌ای تعادل ایجاد می‌شود (Tebbit, Mark, op.cit., 58-60 به نقل از آقایی، 1393: 277-278).

همچنین در دوره‌های مختلف، نظر و اجماع جامعه بر مصادیق عدالت ممکن است متفاوت باشد، زیرا هرگونه تغییر و تحول در اوضاع و احوال حاکم بر زندگی، تجربه و درک متفاوت عقلی، طبیعتاً تغییر مقررات حقوقی و عدالت ناشی از آن را نیز به همراه خواهد داشت؛ بنابراین کاربرد اصطلاح «عدالت زمانه» در این نوع تفکر و نگرش امری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد، زیرا تغییر اوضاع و احوال اجتماعی و تجربه بشری امری اجتناب‌ناپذیر است و این امر، چیزی جز نسبت مفاهیم حقوق و عدالت را به ارمغان نخواهد آورد (کریمی، 1396: 276). چنانکه بیکیری¹ فیلسوف آمریکایی-ایتالیایی اصطلاحی تحت عنوان «گرامر جامعه» دارد که عقیده دارد آن بر روی رفتار، لباس پوشیدن، غذا خوردن و سایر کارهای روزمره ما تأثیر می‌گذارد (Bicchieri, 2006:ix) و این هنجارهای اجتماعی مانند گارد ریل‌های کنار بزرگراه زندگی عمل کرده و رفتار انسان را در شرایط مختلف هدایت می‌کنند. همین هنجارهای اجتماعی رفتار ما را هنگام پیروی یا عدم پیروی از متن قانون نیز رهنمون می‌شوند. این همان چیزی است که روح قانون نام دارد و از نظر مفهومی با نص قانون متفاوت است (Matthew T.Gordon and others, 2014:4). در پرونده‌ای دیگر، طرفین قرارداد، توافق کرده بودند که چنانچه هریک از وجوه ثمن معامله در موعد مقرر پرداخت نشود، بیع منفسخ می‌شود. از قضا خریدار که بنا به دلایلی از خرید خود ناراضی شده بود و دنبال بهانه‌ای جهت بی‌اعتباری

1. Cristina Bicchieri

قرارداد می‌گشت، از پرداخت بخشی از ثمن معامله در موعد مقرر خودداری ورزید و همین امر را دلیلی بر انفساخ قرارداد تلقی کرده و دادخواست اعلام انفساخ قرارداد تقدیم دادگاه کرد. فروشنده که خوانده دعوا بود، با ناامیدی در جلسه دادگاه شرکت کرد، زیرا اکثر حقوقدانان نظر داشتند که انفساخ پدیده‌ای است که به محض عدم پرداخت ثمن، خودبه‌خود رخ می‌دهد و نیازمند اراده طرفین نیست و ادعای خواهان را تأیید کرده بودند؛ اما قاضی با بررسی امر متوجه شد که خریدار عمداً ثمن معامله را در موعد مقرر پرداخت نکرده تا از تعهدات قراردادی شانه خالی کند و بتواند معامله را برهم زند. درحالی‌که ذات درج چنین شرطی در قراردادها، تأمین منفعت فروشنده و جلوگیری از تضییع حقوق وی است که در صورت عدم دریافت به‌موقع ثمن، ناچار به ادامه معامله نبوده و انتقال مالکیت به خریدار صورت نگیرد و فروشنده بتواند ملک خود را باز پس گیرد؛ اما در این پرونده که فروشنده علیرغم تأخیر در پرداخت ثمن، به ادامه قرارداد راضی بود و قصد برهم زدن معامله را نداشت، تحمیل چنین شرطی به او، برخلاف اصول حقوقی و ناعادلانه می‌کرد. ازاین‌رو قاضی خواسته خریدار را نپذیرفت و با استناد به اصل لزوم قراردادها و اصل صحت، معامله را صحیح و غیر منفسخ اعلام کرد و دادگاه تجدیدنظر نیز با این استدلال که قصد واقعی طرفین بر این اساس بوده که شرط مذکور به نفع فروشنده باشد و نمی‌تواند مستند خریداری که خود مقصر عدم پرداخت ثمن بوده، قرار گیرد، رأی دادگاه بدوی را تأیید کرد.

در این نوع از تفسیر که زیرمجموعه تفسیر مفسر محور قرار می‌گیرد، با نوعی از «تفسیر مفسر محور» روبرو می‌شویم که برخلاف آنچه در مکتب تحقیق علمی آزاد وجود دارد، مفسر با دریافت اینکه یکی از طرفین قرارداد، مقهور و مورد استثمار طرف دیگر قرار گرفته و متعهد له، قصد سوءاستفاده از قانون را داشته و یا آنکه می‌دانسته طرف مقابل، برداشت دیگری از متن قرارداد داشته است، به دنبال حمایت از طرف ضعیف‌تر است و با استناد به اصول حقوقی مسلم که شالوده و اساس و فلسفه تشکیل حقوق و دادگستری بوده است، دست به تفسیر می‌زند.

قاضی قبل از هر چیز، مجری اصول حقوقی و سرباز عدالت (عدالت به مفهوم نوعی و حقوقی آن) است و تلاش می‌کند این اصول را با بهره‌گیری از امکانات نظام حقوقی عملی سازد و با موارد خاص تطبیق دهد. (کیوانفر، 1399: 154-155)

مثال دیگر در خصوص وجه التزام گزاف یا ناچیز قراردادی است. هرگاه تعادل حقوق قراردادی به‌طور معناداری مخدوش شود، نظریه عدالت معاوضی اقتضا می‌کند تا به‌وسیله اصول معتبر حقوقی جبران شود و مواد 417 و 419 قانون مدنی ایران نیز، آن را تأیید می‌کند، زیرا از نظر عرف نیز چنین نابرابری قابل مسامحه نیست. (خندانی و خاکباز، 1392: 71) عدالت قضایی در چنین وضعیتی اقتضای رسیدن به یک حکم عادلانه در خصوص متعهدی را دارد که تحت تأثیر شرایط خارجی (نه به میزان قوه قاهره) نتوانسته است به تعهدات خود به‌طور کامل عمل کند. (داراب‌پور و ادیب، 1392: 76) اگرچه در این حین و در شرایطی که رویه قضایی کم کم به سمتی گرایش یافته بود که در برخورد با وجه التزام‌های قراردادی نامتعارف و ناعادلانه، برابر اصول انصاف و عدالت رفتار کند؛ به‌یکباره هیئت عمومی دیوان عالی کشور با صدور رأی وحدت رویه شماره 805 مورخ 1399/10/16 مانعی بر سر راه این چشمه جاری تازه راه‌یافته در سرزمین عدالت قرار داد و بیان داشت: «تعیین وجه التزام قراردادی به‌منظور جبران خسارت تأخیر در ایفای تعهدات پولی، مشمول اطلاق ماده 230 قانون مدنی و عبارت قسمت اخیر ماده 522 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب 1379 است و با عنایت به ماده 6 قانون اخیرالذکر، مبلغ وجه التزام تعیین‌شده در قرارداد، حتی اگر بیش از شاخص قیمت‌های اعلامی رسمی (نرخ تورم) باشد، در صورتی‌که مغایرتی با قوانین و مقررات امری ازجمله مقررات پولی نداشته باشد، معتبر و فاقد اشکال قانونی است. بنا به مراتب، رأی شعبه 25 دادگاه تجدیدنظر استان مازندران تا حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده 471 قانون آیین دادرسی کیفری مصوب 1392 با اصلاحات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است؛» باین‌وجود باز هم قضاتی شجاع و حامی عدالت، با تفسیر مضیق از این رأی وحدت رویه، همچنان بر مواضع عادلانه خود ایستادگی کرده و حاضر به پذیرش وجه التزام نامتعارف و ناعادلانه و چه‌بسا سودا گرانه نشدند.

مخالفین وجه التزام گزاف بر این باورند که هرچند رأی وحدت رویه مذکور، جواز تعیین وجه التزام با مبلغی بیش از نرخ تورم است، لیکن صادرکنندگان این رأی نیز هرگز با تعیین وجه التزاماتی گزاف و غیرمنطقی و زورگویانه موافق نیستند و این‌گونه مبالغ غیرعقلایی، حتی

با نظم عمومی نیز در تضاد است و از این جهت قابلیت عدم پذیرش دارند. مثلاً فرض کنیم متعهد له برای عدم پرداخت در موعد مبلغ یکصد میلیون تومان، خسارت تأخیر روزانه 50 میلیون تومان تعیین کرده باشد و پس از گذشت یک ماه، مبلغ یک میلیارد و پانصد میلیون تومان بابت وجه التزام اصل بدهی یکصد میلیون تومانی مطالبه کند، یقیناً نمی‌توان رضایت قانون‌گذار و صادرکنندگان رأی وحدت رویه را در این وضعیت مشاهده کرد و به‌طور حتم چنین قصدی نداشته‌اند.

لذا حتی حدود یک سال بعد از صدور رأی وحدت رویه نیز با آرای روبرو می‌شویم که همچنان، وجه التزام گزاف را نپذیرفته‌اند¹ و در صدور آرای این چنین، علاوه بر جسارت و عدالت قاضی، عواملی همچون تمسک به نظم عمومی، اخلاق حسنه، اصول اساسی نظام

1. رأی زیر نمونه‌ای از این آراء است:

دادنامه شماره 000236 مورخ 30/08/1400 صادر از شعبه 36 دادگاه عمومی حقوقی تهران:

در این دعوا خواهان که مبادرت به فروش آهن به خواننده کرده است، بر اساس رأی داور به محکومیت او به پرداخت اصل ثمن که حدود هفتصد میلیون تومان و وجه التزام قراردادی به‌قرار روزانه ده میلیون تومان موفق شده است. دادگاه در مقام رسیدگی به دعوای ابطال رأی داور در بخشی از این رأی راجع به شرط وجه التزام گزاف مقرر داشته: «تعیین روزانه ده میلیون تومان خسارت نیز مصداق شرط حاوی تهدید و ارعاب و به تعبیری جرم انگاری به توسط طرفین از مجرای قرارداد است؛ زیرا تعیین روزشمار ده میلیون تومان خسارت تأخیر تأدیه به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند جبرانی باشد و هیچ‌گاه تأخیر در پرداخت دین کمتر از هشتصد میلیون تومان روزانه ده میلیون تومان خسارت به طلبکار وارد نمی‌کند. وقتی خسارت وجه التزام قراردادی با زیان‌هایی که درواقع و بر اثر عدم انجام یا تأخیر در انجام تعهد به متعهد له وارد می‌شود تناسب نداشته باشد وجه التزام دیگر صرفاً جبران نیست بلکه تنبیهی و در حکم مجازات است. در مورد مطروحه شرط ربوی است و با وجود صراحت قواعد عالی و اساسی (اصول 4 و 49 قانون اساسی) و قواعد مربوط به نظم عمومی (ماده 595 قانون مجازات اسلامی) و قاعده مسلم محدود بودن خسارت تأخیر تأدیه به کاهش ارزش پول ملی در زمان (ماده 522 قانون آیین دادرسی مدنی) در منع تحریم و نفی ربا و فساد معامله ربوی و با تشخیص ربوی بودن خسارت تأخیر تأدیه در تعهدات پولی، رویکرد دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره 805 مورخ 1399/10/16 نمی‌تواند مجوز معامله ربوی باشد و قاعده‌گذاری از مجرای رأی وحدت رویه فقط در مقام تفسیر از یک قاعده مورد اختلاف معتبر است و صرفاً در مورد همان رابطه حقوقی ناشی از دعوا برای دادگاه‌ها الزام می‌آورد. رأی وحدت رویه نمی‌تواند برخلاف اصول اساسی نظام حقوقی باشد، به‌ویژه در اینجا که سخن در ربا و تحریم و نهی شرعی و قانونی آن است...»

حقوقی، تفسیر در پرتو کل قرارداد، قاعده نفی عسر و حرج، قاعده لا ضرر و نهی از معاملات ربوی مؤثر بوده و به درستی مورد استناد نیز قرار گرفته است (موسوی، 1401: 536).

از این رو نباید چنین پنداشت که تحت هیچ شرایطی مفاد عقد تغییر نمی کند، بلکه عوامل گوناگونی از جمله لزوم اجرای عدالت، لزوم رعایت حسن نیت و ایجاد تعادل اقتصادی میان عوضین، ایجاب می کند تا مفاد عقد متناسب با ضرورت های اقتصادی و اجتماعی و خواست مشترک طرفین تغییر یابد و در این راستا روش تعدیل یا حذف شروط قرارداد به عنوان ابزاری در جهت اصلاح یا تجدیدنظر در مفاد قراردادی که توان مالی آن برهم خورده، عمل می کند و از این طریق وضعیت طرفین را به شرایط قبل از وقوع حادثه برمی گرداند. (رحیمی و علیزاده، 1396: 149-150).

حال اگر قاضی بدون توجه به مطالب بالا و صرفاً بر اساس جمود قانونی هر شرط وجه التزام را صرف نظر از گراف بودن و نامتعادل و غیرمنصفانه بودن، ملاک نظر قرار داده و اقدام به صدور رأی به نفع متعهد له کند، یقیناً آنچه واقع شده است، نمونه بارزی از «انکار عدالت» خواهد بود. دادگاه در چنین مواردی، می تواند علاوه بر یافتن مستندات پیش گفته، به لزوم پرهیز و ممانعت از بروز انکار عدالت نیز استناد جوید.

باید توجه داشت که در بکارگیری روش های پیش گفته، در هر پرونده، قدم به قدم، پیش رفته و چنانچه امکان استفاده از روش اول و رفع انکار عدالت وجود داشته باشد، نوبت به روش دوم نمی رسد و به همین ترتیب از روش های دوم و سوم استفاده شود.

همچنین باید در نظر داشت که قاضی زمانی می تواند به این روش ها متوسل شده، تئوری «انکار عدالت» را مدنظر قرار داده و بدان استناد جوید که عدالت، آشکارا و واضح در خطر افتاده باشد و هر شنونده و بیننده ای این امر را تصدیق کند. به عبارت حقوقی تر، زمانی که خلاف عدالت بین به وقوع پیوسته باشد و از مجرای اجرای قانون، شخص ذی حق، حقوق خویش را اذ دست داده و مغبون شود، می توان به دکترین انکار عدالت استناد کرد و از این طریق، مانع تضییع حق مستحق شد. در این حالت، دیگر شک و شبهه ای نمی ماند که عدالت به طور شفاف زیر سؤال رفته و صرفاً به نظر قاضی چنین نبوده است، بلکه عرف مسلم جامعه، این بی عدالتی را تصدیق می کند.

فرجام سخن

جهت حفظ نظم عمومی در اجتماع، نیازمند وضع قوانین و مقررات هستیم تا از هرج و مرج و اصطکاک منافع جلوگیری شود. لیکن جوامع با سرعتی شگرف در حال تغییر و دگرگونی بوده و همواره شاهد بروز شرایط و اوضاع و احوال تازه‌ای هستیم که مقررات قابلیت همسویی دائم با آن‌ها را ندارند. چه بسیار مواردی که با تدقیق در موضوع، درمی‌یابیم که اجرای قانون و تحمیل حکم قانون بر موضوع پیش رو، منجر به نفی و انکار عدالت می‌شود، زیرا قانون در آن خصوص به صورت خشک و انعطاف‌ناپذیر حکم داده است. به گونه‌ای که قاضی در درون خود از استناد به آن قانون در پرونده‌ای با شرایط خاص ابا دارد و آن را مخالف با شرایط و اوضاع و احوال ویژه آن پرونده می‌بیند و اگر خود را محصور در به کارگیری قانون مذکور بداند، چه بسا از سوگندی که خود را ملتزم بدان می‌داند (سوگند قضاوت)، دور شود. در فرازی از این سوگند آمده است که «...با تکیه بر شرف انسانی خویش، تعهد می‌کنم که همواره در کشف حقیقت و احقاق حق و اجرای عدالت و قسط اسلامی در گرفتن حق از ظالم و بازگرداندن آن به صاحبش کوشا باشم...» و همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این قسم‌نامه نیز، اجرای عدالت و بازگرداندن حق مظلوم را جزو وظایف اصلی قاضی قلمداد کرده است.

گاهی نیز یکی از طرفین دعوا، قصد سوءاستفاده از قوانین را دارد و با آگاهی از مقررات حقوقی و ناآگاهی طرف مقابل، حق و حقوقی برای خود متصور می‌شود و دستگاه قضا را مستمسک زیاده‌خواهی‌های خود قرار می‌دهد. همچنین قدیمی بودن برخی قوانین وعدم به‌روزرسانی آن‌ها، می‌تواند توقع مردم جامعه از کارآمدی یک قانون خوب و لازم را کفایت نکند و مردم با این قوانین بیگانه شوند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، همه این موارد می‌تواند از موجبات بروز «انکار عدالت» تلقی شوند؛ لذا لازم است برای پرهیز از آن که درواقع نوعی بی‌عدالتی شدید و آشکار است و اصطلاحاً خلاف بین عدالت است، چاره‌ای اندیشید. یکی از اصلی‌ترین و اساسی‌ترین کارهایی که در این زمینه می‌توان به انجام رساند، تصویب قوانین تازه و اصلاح قوانین پیشین است؛ اما صعوبت و طولانی بودن پروسه خلق قانون، نیاز به ابزار و روش‌های دیگر زودبازده را به وجود آورده است. در این راستا به نظر می‌رسد که «تفسیر قانون» یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین راهکارهای برون‌رفت از حصار قانونی باشد.

شاید در وهله اول به نظر آید که دست قاضی را باز گذاردن و توانایی تفسیر قوانین را برای او مجاز دانستن، موجب تالی فاسد و خروج قاضی از مدار قانون شود. درحالی که باید گفت جمود قانونی آثاری به مراتب مخرب تر از تجویز تفسیر آن جهت خروج از بن بست های حامل «انکار عدالت» دارد. قاضی ربات نیست که مجبور باشد صرفاً بر اساس قوانین رأی دهد و هیچ یک از شرایط و اوضاع و احوال طرفین پرونده را در تصمیم خود لحاظ نکند؛ بنابراین تفسیر قوانین می تواند راهگشا باشد. لیکن باید این تفسیر دارای روش خاصی باشد تا هرچه کمتر در مقابل قانون قرار گیرد و تا جای ممکن در مدار قانون گردش کند. از این رو، نوع تفسیر و طریق آن بسیار مهم است.

اما اینکه آیا می توان از روش تفسیر جهت برون رفت از «انکار عدالت» در خصوص همه قوانین اعم از شکلی و ماهوی بهره برد، باید گفت این نوع از تفسیر در خصوص قوانین ماهوی کاربرد دارد و در قوانین شکلی و امری، امکان تفسیر علی الاصول وجود ندارد مگر آنکه، مقرراتی جهت رفع «انکار عدالت» در حوزه قوانین شکلی نیز تصویب شود و قبل از وجود چنین مجوزی، قوانین شکلی، قابلیت تفسیر را ندارند.

از این رو در این مقاله ضمن بیان دلایل ضرورت تفسیر قوانین جهت اجتناب از انکار عدالت، به بیان انواع تفسیر کاربردی برای رفع انکار عدالت پرداخته شد که عمده این روش ها عبارت اند از 1. رجوع به آخرین اراده قانون گذار؛ 2. ساختارشکنی و 3. تفسیر منطبق با روح قانون که در رویکردهای هرمنوتیک حقوقی نیز هریک از آنها به ترتیب زیر مجموعه تفسیر متن محور، مؤلف محور و مفسر محور قرار می گیرند که در متن بدانها اشاره شد؛ اما نکته قابل توجه این که لازم است روش های تفسیری گفته شده، به ترتیب مورد استفاده قرار گیرند و در هر پرونده قدم به قدم، پیش رفته و چنانچه امکان استفاده از روش اول و رفع انکار عدالت وجود داشته باشد، نوبت به روش دوم نمی رسد و به همین ترتیب از روش های دوم و سوم استفاده شود. در این روش های تفسیری که جهت جلوگیری از بروز «انکار عدالت» در قوانین ماهوی بدان پرداخته شد، نه تنها نظم مورد نظر قانون گذار که لازمه یک نظام قضایی مورد اعتماد و توانمند است زایل نشده، بلکه از میان همان قوانین پیش بینی شده، با تمسک به نهاد تفسیر می توان از این حصار رها شده و ضمن حفظ اصول بنیادین دادرسی، به جلوگیری از بروز «انکار عدالت» امیدوار بود.

References

- ابوذری، مهرانوش (1396). کاربرد منطق فازی در حقوق کیفری ایران، تهران: نشر میزان.
- احمدی، بابک (1375). ساختار و تأویل متن، جلد اول، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- آقایی، کامران (1393). مکتب های تفسیری بر بنیاد هرمنوتیک حقوقی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- جعفری، عبدالله (1381). راز متن، تهران: انتشارات آفتاب توسعه.
- جعفری تبار، حسن (1388). فلسفه تفسیری حقوق، تهران: شرکت انتشارات.
- جعفری تبار، حسن (1395). دیو در شبیسه، در فلسفه رویه قضایی، تهران: حق گزاران.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (1391). الفارق، دایره المعارف عمومی حقوق، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: نشر گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (1387). روش جدید در مقدمه عمومی حقوق، تهران: نشر گنج دانش.
- جهانبگلو، رامین (1383). حاکمیت و آزادی، تهران: نشر نی.
- حاتمی، علی اصغر و عبدالرضا صادقی (1391). شرط وجه التزام غیرعادلانه، دوفصلنامه دانش و پژوهش حقوقی، 1(2)، 59-104.
- خدابخشی، عبدالله (1399). حقوق دعاوی، جلد اول، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خندانی، سید پدram و خاکباز، محمد (1392). تفسیر نظریه عدالت معاوضی در قلمرو قراردادهای مطالعات فقه و حقوق اسلامی، 5(8)، 69-84.
- دارابپور، مهرباب و ادیب، علی اکبر (1392). تأثیر عدم قابلیت پیش بینی در روند اجرایی قراردادهای تجاری، مجله تحقیقات حقوقی، 16(63)، 69-99.
- رشوند بوکانی، مهدی، پژمان محمدی، حسن خسروی و آذین ساردوی (1401). تأثیر دیدگاه های تفسیری هرمنوتیک بر تفسیر قضایی قراردادهای فصلنامه مطالعات حقوقی، 14(2)، 176-207.
- رحیمی، حبیب الله و علیزاده، سعیده (1396). ماهیت و مبنای تعدیل در حقوق ایران و فیدیک، فصلنامه پژوهشی حقوق خصوصی، 6(21)، 147-175.
- سعیدی مهر، محمد (1389). آموزش کلام اسلامی، جلد اول، چاپ هفتم، قم: انتشارات طه.
- شهیدی، مهدی (1381). سقوط تعهدات، چاپ پنجم، تهران: انتشارات مجد.
- عامری نیا، محمد باقر، علی جمادی (1396). استناد به روح قانون در دادرسی، مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، 9(1)، 227-241.
- فیض کاشانی، محسن (بی تا). تفسیر صافی، ج 2.

- قیاسی، جلال الدین (1379). روش تفسیر قوانین کیفری، چاپ اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- کاتوزیان، امیرناصر (1369). توجیه و نقد رویه قضایی، تهران: انتشارات میزان.
- کاتوزیان، ناصر (1395). فلسفه حقوق، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (1383). قواعد عمومی قراردادها، جلد چهارم، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، امیر ناصر (1394). گامی به سوی عدالت، جلد اول: تهران، نشر میزان.
- کالینز، جف (1380). دریا، ترجمه علی سپهران، تهران: انتشارات شیرازه.
- کریمی، عباس و آیین، علیرضا و شیروانی، خدیجه (1396). نظریه عمومی عدالت در علم حقوق، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر.
- کیوانفر، شهرام (1399). مبانی فلسفی تفسیر حقوق، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گوینده، حمید (1402). تفسیر قانون در پرتو عدالت، دوفصلنامه بررسی و تحلیل تصمیمات قضایی، 2 (3)، 155-164.
- محسنی، حسن (1394). آیین دادرسی مدنی فرانسه، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محسنی، حسن (1387). عدالت آیینی: پژوهشی در نظریه های دادرسی عادلانه مدنی، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، 38 (1)، 285-319.
- محمدمدی مقدم، پریرسا، حسن بادینی و جواد نیک نژاد (1401). قابلیت اعمال نظریه انکار عدالت در دادرسی های مدنی، فصلنامه دیدگاه های حقوق قضایی، 27 (100)، 121-144.
- موسوی، سید عباس (1401). مهار وجه التزام قراردادی با اصول عدالت و انصاف (نقد وحدت رویه شماره 805 مورخ 16/10/1398)، دو فصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی، 1 (2)، 522-548.
- مونتسکیو، چارلز، روح قوانین، کتاب اول.
- Abuzari, M. (2016). *Application of Fuzzy Logic in Iranian Criminal Law*, Tehran: Nashre Mizan. [In Persian]
- Aghaei, K. (2013). *Schools of interpretation based on the foundation of legal hermeneutics*, second edition, Tehran: Nashre Mizan. [In Persian]
- Ahmadi, B. (1996). *Text structure and interpretation*, Volume 1, 3rd edition, Tehran: Nashre markaz. [In Persian]
- Amerinia, M., Ali Jamadi (2016). Regarding the spirit of law in proceedings, *Shiraz University legal studies*, 9(1), 227-241. [In Persian]

- Balkin, J. M. (2000). *Deconstruction*, Dennis Patterson(ed.) Acompanion of Philosophy of Law and Legal Theory, USA:Blackwell, (24).
- Balkin, J. M. (1994). Transcendental Deconstruction, Transcendent Justice, *Michigan Law Review*,94(1).
- Balkin, Jack M. (1987). *Deconstructive Practice and Legal Theory*-Part 1, Yale L.J.743.
- Bicchieri, C. (2006). The grammar of society: The nature and dynamics of social norms. New York: *Cambridge University Press*.
- Collins, Jeff, Derrida(2001). *translated by Ali Sepahran*, Tehran: Shirazeh Publications.
- D'Amato, Anthony(1992)*On the Connection Between Law and Justice*,26 U.C. Davis L.Rev.527-582,Northwestern University School of Law,93.
- Darabpour, M. & Adib, A. (2012) The effect of unpredictability on the execution process of commercial contracts, *Legal Research Magazine*, 16(63), 69-99. [In Persian]
- Dworkin, R. (2003). *Law as Interpretation*, Dennis Patterson(ed.), Philosophy of Law and Legal Theory, Malden: Black well, (14).
- Dworkin, R. (2003). *The Model of Rules*, Dennis Patterson(ed.). Philosophy of Law and Legal Theory, Malden: Black well, (3).
- Feiz Kashani,M. (B. Ta). *Tafseer Safi*,vol.2.
- Gouiandeh, H. (2023). The interpretation of the law in the light of justice, *bi-quarterly review and analysis of judicial decisions*,2(3), 155-164. [In Persian]
- Hatami, A. and Abdolreza Sadeghi(2012). Unfair commitment condition, *two quarterly journals of knowledge and legal research*,1 (2), 59-104. [In Persian]
- Jafari Langroudi, M. (2012). *Al Faraq(General Encyclopaedia of Law)*, Volume 3, Second Edition, Tehran: Nesherganj Danesh. [In Persian]
- Jafari Langroudi, M. (2008). *New method in the general introduction of law*, Tehran: Ganj Danesh Publishing. [In Persian]
- Jafari Tabar, H. (2009). *The interpretative philosophy of law*, Tehran: Publishing Company. [In Persian]
- Jafari Tabar, H. (2015). *Devil in the Glass; In the philosophy of judicial procedure*, Tehran: Haq Ghazaran.
- Jafari, A. (2002), *The Secret of Text*, Tehran:Aftab Tehseh Publications. [In Persian]

- Jahanbeglu, R. (2004). *Sovereignty and Freedom*, Tehran: Ney Publishing.
[In Persian]
- Karimi, A. and Ayeen, A. and Shirvani, K. (2016). *The General Theory of Justice in Legal Science*, First Edition, Tehran, Judge's Publishing House.
[In Persian]
- Katoozian, N. (2014) *A step towards justice*, first volume: Tehran, Mizan Publishing. [In Persian]
- Katoozian, N. (2003). *General rules of contracts*, fourth volume, fourth edition, Tehran, publishing company. [In Persian]
- Katouzian, N. (1369). *Judiciary Justification and Criticism*, Tehran: Mizan Publications. [In Persian]
- Katouzian, N. (2015). *Philosophy of Law*, first volume, Tehran: Publishing Company. [In Persian]
- Khandani, S. P., and Khakbaz, M. (2012). Interpretation of the Theory of Exchange Justice in the Realm of Contracts, *Fiqh and Islamic Law Studies*, 5 (8), 69-84 . [In Persian]
- Khodabakhshi, A. (2019), *Claims Law*, Volume 1, Third Edition, Tehran, Publishing Company. [In Persian]
- Kivanfar, S. (2019). *Philosophical Foundations of Law Interpretation*, second edition, Tehran: Publishing Company. [In Persian]
- Matthew T.Gordon, Stephen M.Garcia, Patricia Chen(2014), *The Letter versus the spirit of the law:alay perspective on culpability*, Cambridge University Press.
- Mcleod, I. (2005). *Legal Theory*, Marise Cremona (ed.). UK: Palgrave Macmillan, 3nd-edn.
- Mohammadi Moghadam, P., Hassan Badini,& Javad Niknejad (2022), Applicability of the theory of "denial of justice, in civil proceedings, *Judicial Law Perspectives Quarterly*, 27 (100), 121-144. [In Persian]
- Mohseni, H. (2014). *French civil procedure*, second volume, Tehran: Publishing Company. [In Persian]
- Mohseni, Hassan (2008), Ritual justice: a study on the theories of fair civil proceedings, *Law Quarterly of the Faculty of Law and Political Science*, 38 (1), 285-319. [in persian]
- Montesquieu, Charles, *Spirit of Laws*, Book I.

- Mousavi, S. A. (2022). Limitation of contractual obligations with the principles of justice and fairness (Critique of Vahdat Ruyeh No.805 dated 10/16/2019), *two quarterly reviews and analysis of judicial decisions*, 1 (2), 522-548. [In Persian]
- Qiazi, J. (2000). *The Method of Interpretation of Criminal Laws*, first edition, Qom, Islamic Propaganda Office Publications Center. [In Persian]
- Rahimi, Habib A. & Alizadeh, S. (2016). The Nature and Basis of Adjustment in Iran and Fidik Laws, *Private Law Research Quarterly*, 6 (21), 147-175. [In Persian]
- Rashvand Bokani, et al (2022). The influence of hermeneutic interpretation views on the judicial interpretation of contracts, *Legal Studies Quarterly*, 14 (2), 176-207. [In Persian].
- Saeedi Mehr, M. (2009). *Teaching Islamic Theology*, Volume 1, 7th Edition, Qom: Taha Publications. [In Persian]
- Shahidi, M. (2008). *Fall of Obligations*, 5th edition, Tehran, Majd Publications. [In Persian]
- Thomson A. J. P. (2005). *Deconstruction and Democracy: Derrida's Politics of Friendship*, London: Continuum.